

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و خدمت شیخ حسن و خواهرزاد استنید محمد صاحب مدارک مانند دو
فوس رمان و در وضع یک بیان و متقارب درس بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از نسید محمد
بعد تفاوتی که میان ایشان درس بود تقریباً این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابو علی
نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکره العلماء
نوشته بودم لیکن احوالی بنظر می آید که آن خط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انما دانا
ترست و اهل بیت ادوی بانیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من یبقی و ما یدلوا تبديلاً و صاحب معالم برائے
صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لطفی لعلی لعلی صابر کالعلم للوجود والمجد والمعروف
والاکرم قد کان للذین شمساً یسضاء بها محمد و المزايا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب
ظاهر الشیم دارد سخی نراه و هناه الکرامه والریحان والروح طراً بارمی النسم و خلیفه سلطان
گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنای تصنیف منتفی و معالم وفات نمود و کسبکه فکرشس چنین باشد
و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنای چنین تصنیف واقع شود -

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد باصحاب خود گفت
که از خدا امید دارم که صاحب الامر را ببینم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون عرفه اقامه نمود
باصحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برائے دعای عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف
آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من بجهت شدم و قدرش بر کلامی نداشتم پس سخن با من
گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و نشانی شدم و او را ندیدم و از
اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از آن پس شیخ علی گفته
که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در وقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت
او در عام بیشتر بود و ما دامیکه این دو بزرگوار زنج بودند هر یک که زودتر مسجد میرفتند آن دیگر
با و اقتدار میکرد و اگر کسی از احدی مسئله سوال میکرد اگر آن مسئله را استخراج کرده بود فتوا میگفت
و اگر استخراج نکرده بود حواله بان دیگر میکرد و مرد مرا ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس آن دیگر
ماضی نشیند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیت -

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد عین فقیر سیوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن یزید الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن
متقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان
هست سینه نصد و پنجاه و بخت او ایضا موجود است چیزی که لفظا و آنت که بخت والد هم رحم الله بعد از ذکر تاریخ
خوان من خیریت که لفظا و انیت که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه است
هفتم شهر رمضان المعظم سینه نصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثانیة میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی
بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلفه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش گشته شده بود
دوازده ساله بود و هیچ بدون شک زیرا که اولاد اعراف بتاریخ ابار می باشند و مادر صاحب معالم
و خستد عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل لامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل
پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که مناسبات
با و دارد و اینکه عمرش در آن وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند
در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازت ایشان سید علی بن ابی الحسن است
که والد صاحب مدارک است و سید علی صایغ و شیخ حسین بن عبدالصمد که پدر شیخ بهائیت و ایشان
هم روایت میکنند از شهید ثانی و جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی
است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و بنزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند
و گاهی شیخ شمشیه را بنزد او میخواندند و بحثی را تمام نموده بحث دیگر شروع میکردند و شاکردان ملا
احمد ایشان را استنزا میخواندند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون
ایشان بیاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و متقی نوشت و بعضی از این
کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در آن شهر نوشته که صاحب
معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه با
که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون اینکه معنی این را بیان کنیم و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم
درس گفته باشیم پس باین نحو خوانند شرح مخفر حصدی و شرح شمس با مانیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ
حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازت دارد و ظاهر اینک اجازت را در صغر سن او نوشته است
و شیخ حسن را اشعار را بقیه و قصاید فائیه است و صاحب لؤلؤ گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و
طیلس الحاضر بسیاری از آنها را در کتاب امل لامل گفته که براسطه شیخ حسن دیوان شعر است که جمع کرده
است در این کتاب و شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن کتی عاقلی و از تصانیف او است کتاب منتقی الجان

در احادیث صحیح و حسن و ان چند مجلد است و از ان کتب عبادات بیرون آمد و کتاب
 معالم الدین و ملاذ المجتهدین از ان مقدمه در اصول ظاهر شد و یک مجلد در فروع در طهارت
 و معالم اصول مختصر است از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح و حواشی
 بسیار نوشته اند مانند حاشیه ملا صالح از ندرانی و حاشیه پیرش شیخ محمد و حاشیه سلطان
 العلماء و این فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه قباقر
 بهجانی که برای پیرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصفحانی و حاشیه
 حاجی شیخ رفیع لاهیجانی و شرح اخوند ملا صفر لاهیجانی و شرح فارسی ملا میرزای شیروانی
 و این کتاب که معالم الاصول باشد کاشمیر فی رابعة الثمار بدرجه اشتهار و محل تدریس مدرس
 فضلا نامدار و طلاب است و این فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول است و از جمله تالیفات
 شیخ حسن حاشیه بر مختلف است و کتاب مشکوة القولی السدید در تحقیق معنی اجتهاد و تقلید و کتاب اجازات
 و تحریر طایفه و سن در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاووس را مختصر و مذهب نموده
 و رساله اثنی عشریه در طهارت و صلوات و کتاب مسائل حج و جواب مسائل مدنیات اولی و جواب
 مسائل مدنیات ثانیه و جواب مسائل ثالثه.

در وفات صاحب معالم

و وفات ان بزرگوار چنانچه سبط او در ذر المنثور گفته در سال هزار و یازده واقع شد و خصوص ششم
 و یوم در نظرم نیست و عمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه و دو سال و سه ماه میشود
 و اما سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نصد و چهل و شش است و فاش در شب شنبه
 بیستم شمس ربیع الاول از سال هزار و نه بود و عمرش بنا بر این شست و دو سال چند ماه خواهد بود
 و اما تالیفات سید محمد از انجمله کتاب مدارک است و آنچه از ان ظاهر شد همان قدر است که متعلق بعبادت
 و حاشیه تحذیب و حاشیه بر الفیه شهید و شرح مختصر نافع لیکن از ان شرح انچه ظهور و بروز یافت
 از اول نکاح تا نذر است و کتابها در نظم است و شرح نصیحة ابن ابی الحدید در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب

در وفات و مولد صاحب مدارک

و این صاحب مدارک را فرزند است که از سید حسین گویند عالم و فاضل و فقیه و ماهر و جلیل القدر
 و عظیم الشان بوده و در نزد پدرش صاحب مدارک و شیخ بهائیه درس خوان و بخرانیان رفت
 در آنجا ساکن شد و افضی القضاة در مشهد بوده است و در حضرت شریفیه درس بوده و در اول لایق گفته

المعظم و

که شواهد

در احوال شیخ حسن صاحب عالم

که بنو ابدان با علم بینه حنین نسبت داده شد و لیکن چنانچه من دیده ام ان سوادها از لضعیف پرس
صاحب مدارک است و سید حسین را حاشیه بر الفیه شهید است و وفات او در سال هزار و شصت و نه بوده
و اما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عالی حبی است و او از اعیان فضلدار
ان عصر است و از شاگردان شهید ثانی است و اما سید علی صاحب حسینیه عالی خزینی پس فاضل
و عابد و محدث و محقق بود و او از شاگردان شهید ثانی است و شرح لمعه را در خدمت شهید
خوانده و از تالیفات او شرح شرایع و کتاب شرح ارشاد و غیر آنست و شیخ علی نواده شهید ثانی
در کتاب در المنظوم و منشور نوشته است که شهید ثانی را اعتقاد تام در مرحوم عالم سید علی صاحب
بوده و از خدا امیدان داشت که او را فرزندی کرامت کند که معلم و مربی او سید علی صاحب
باشد پس خدا ارزوی او را روا نمود و شیخ حسن را با و کرامت نمود و او بنزد سید علی صاحب و
سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرأت کرد و ذکا کثر علومی را که ایشان از شهید ثانی منتقل
کرده بودند از معقول و منقول و فروع و اصول و عربیه و ریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود
و از جمله اشعار صاحب عالم انیت دستونی فی الهوی کا ساه معانی حسنم راحه فلی فی محبتی اصل
لوجد این شترابه ایضا از اشعار او صد و لالا و انشی معرضا به فارسل الصنع علی خاله لسن ابی
عن ابن زراه فقد ابنا نا المرسل عن خاله -

شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه و مجتهد و محقق و دقیق النظر و از اعیان علماء ان بلاد بود
و امام جمعه و جماعت بوده و از تالیفات او ست رساله شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته
و ان را مسمی نمود بر وضعه صفویه در صلوة یومیه و ایضا کتابی در منطق تالیف نموده و شیخ صالح بن عبد
گفته که من در آخر عمر او را دیدم و دو دفعه بلو در نماز اقتداء نمودم و استاد علامه شیخ سلیمان بن علی
زهره راه من بود و شیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در جباله نکاح شیخ سلیمان بوده
و در آن روز سیدم نقل بخت شد میان شیخ سلیمان و شیخ محمد بن ماجد و ان سلسله این بود که وضع
هر چه خواست پس اگر کسی در سجده باشد و آیه سجده را بشنود ایله همان استمر او بر سجده کافیت و بر است
و میلند سجد و برای استماع آیه سجده حاصل است و با اینکه لازم است که سر از سجده بردارد و در پایان
وضع یاقین بر سجده نگاه نماید -

اصولاً ذکر

در مهاجرت شیخ سنا یا محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجه و عار ان میگرد که وضع راس جزو نیست و اسم را کافیت بران ادعای اجماع بود
 شیخ سلیمان بن عبدا لله باو مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جز است و واجب است که چنین
 شخص رفع راس کند و دوباره سرش را بر محل سجده گذارد پس در میان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد
 تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت کلمه و نیکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و عقایدی
 داری و برای تو تقلید کردن من با نیت و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو حاکم
 نیست شیخ محمد ناظر باصل نزول آیه شد و تغییر کرد و کلامی گفت که در آن نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان
 گفت که تمام مسئله بحجت و دلیل است نه بزرزش و زیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم
 بود و مطاع بود و شیخ سلیمان را هنوز اشتها ری نبود پس از مجلس تفرق شدند و هر دو در نهایت
 غیظ بودند پس شیخ محمد از آن پس قریب چهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در مدینه
 بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بون زیرا که سجد حقیقت شرعی و مشرعه
 دارد بلکه مناظره و ملال در آن لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکند نیکو نیند که سجد کرد علاوه
 کلمات علماء و اطلاق دارد در اینکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ
 را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و در میان مرض شیخ محمد وفات نموده
 و عمرش قریب بنهشتاد سال بود و آن در سال هزار و صد و پنج بود و آن سال جلوس سلطان
 ناصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبته بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد
 شیخ سلیمان مرتبه در مصیبت او گفته و در آن مرتبه بسیار رح او نموده و شیخ نکورا جان از خود تلاطم با اثر
 مجده داشتند -

سید ما شتم ابن سید سلیمان

سید ما شتم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبدالجواد کتکائی بنسبتش بسوی
 کتکانت نفع دو کاف و آثار ثنائة فوقانی میان دو کاف و آن قریب است از قراء توبلی بتار ثنائة
 توفانیه پس از آن واؤ ساکنه پس از آن باء موحده پس از آن لام و باء ثنائه تمانینه در آخر کی اعمال بحرین است
 و این سید ما شتم فاضل محدث جامع متبوع در اخبار بوده بخوبی که سوائی مجلسی در اخبار گو با کسی بر او
 سبقت نگرفته و کتب عدیده تالیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدللی در حکام
 زاوشیده نگریده و این با بحجت قصو او بود از در جاجتهاد و با برای نهایت و ریح و توجیه
 بوده چنانچه سید ما بدو زاهد رضی الله عنین بن کاوس بن زین العابدین بن ابی طالب بن ماجه بن ماجه

سیدنا سید ابن سید سلیمان

بد و اسعالم یافته و لمح ابدی طلحه و حکام میمود و در امر معروف و نهی از منکر حمایت شایسته داشت
وفات او در سال هزار و نه و واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبدالمطلب خوری از این سیداجان دوازدهم

در تالیفات سید ما ششم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرده در آن اخباری را که وارد و
تفسیر شیخ و از کتب قدیمه و کتاب المعادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن و دو چند مجلد و کتاب معالم القرآن
در شانته افری مجلد بزرگ است و کتاب مدینه المعجزات در نص بر آیه های در چند مجلد و کتاب در التقدیر
در فضائل حسین شریف در یک جلد و کتاب تفضیل آیه بر انبیاء سوائے پیغمبر ما و کتاب وفات بر
و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نوح البلاغت ابن ابی الحدید در فضائل امیرالمؤمنین و آیه علیهم
السلام و کتاب ایضاح و کتاب خاتمه الاعمال در آنچه تمام میشود بان اعمال و کتاب تزیین التقدیر
در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضی از معاصرین او از علماء بحرین
ان کتاب را تحریب التمدید میامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیات الاولیاء
در رجال تخریب و در اینجا تمهید کرده بر غلط بسیار که برای شیخ واقع شد در رجال و اسانید اخبار
در کتاب تخریب ذکر کرده و کتاب رجال علمای که بحق رجوع کردند و کتاب حلیه الابرار و کتاب
حلیه النظر در فضل آیه اثنی عشر و کتاب حجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب ائمه
و کتاب میثمیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من الاحقره الفقیه و کتاب مولد فایم و کتاب شبه الابرار
و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب الحج در آنچه نازل شد بحجة و کتاب تبصرة الولی در کسانیکه حضرت
معدی را دیده اند و کتاب عمدة النظر در آیه اثنا عشر و کتاب معجزات البتئی و کتاب غایبه المرام
و در فضیله امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرده در آن اخبار عامه و خاصه را با اسانید اخبار و تعیین امیرالمؤمنین
و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سیداجان داشت از سید عبد العظیم بن سید عباس شهباز
و سید عبد العظیم اخباری است و رساله در وجوب عین التالیف کرده -

در احوال شیخ فخرالدین

شیخ فخرالدین بن طریح نجفی ازین شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مقتضات او
کتاب مجمع البحرین و مطلع التیرین در تفسیر غریب قرآن و احادیث که از طرق شیعیه است و کتاب شرح
مختصرا فی شرح و کتاب تمیز مشایخ از اسما و رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مرانی و خطب
و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازت دارد از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

تفضیل الیوم

کرمه محاسن
اعلا حاشی

نارعه در حق علی

بن مسام الدین جزایری از شیخ بحالی و محلی نامذکرا اخبار مصیبت که در منتخب ذکر کرده اکثران از اخصبار
مراسل است و شیخ فخرالدین را پسری بود که ان را شیخ صفی الدین میگویند و او هم فاضل و از مشایخ
اجاز است و صاحب تالیفات است -

شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کزکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و در آنجا وفات یافته و مدتی پیش
در جوار سید علاء الدین چنین و او از مشایخ اجاز شیخ سلیمان ابن عبد الله خوری است
و فاضل و متوجع بود بامر شاه سلیمان متولے امر قضا، و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا
برایش از جانب پادشاه آوردند آنجناب متناع نمود از پوشیدن آن و بعد از التماس و تحویف
از سطوت سلطان آن خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسینیه
و رساله خمریه و رساله در جبایز و این شیخ اجاز از سید نورالدین سابق دارد -

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از مشایخ اجاز شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است و او با
شیخ صالح بن عبد الکریم بحبت ضیق امر معیشت از بحرین بیلا د شیراز آمدند و در آنجا نیز مملو فضل بود
پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدرآباد متوطن گشت و شیخ صالح سنگنی نمود و هر یک که در آن بلد
قام نمودند مرجع گردیدند فطاحمد بن صالح درازی بحرانی عالم و زاهد و ورع بود و از تالیفات او
کتاب طلب احمدی و رساله در استخوان در هزار و صد و بیست و چهار وفات یافت پس
علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجاز صاحب حدائق است و فاضل بود در حکمت
و معقولات و قبیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رساله در علم کلام و رساله
و بگرد علم کلام و رساله در نفی جزئ لاتیجری و رساله در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حروف و شرح
رساله سلیمان در منطق و رساله در یوب جهاد و در زمن غیبت و رساله در عدم ثبوت دعوی برتبت
شاید واحد و بین و او اجاز دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم -

علی بن حسن علی بن احمد

سید علی بن حسن بن یوسف اجاز و از شیخ محمد بن ماجه متقدم و او و پدرش و جدش از مشایخ
فضل و او با صاحب شیخ سلیمان بن عبد الله بود و سبب شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجاز
در مدیعت حدائق و فریب بهیچ سال عمر کرده است

شیخ محمد بن حسن ابن علی بن الحسین الطر عالی مشغری نسبتش بسوی مشغریست بمیم منقوه پس از آن شین مجده
منقوه پس عین مجده ساکنه پس از آن رای محله و مای در آخر قریه است از قرائی جبل عامل و او عالم
فاضل محدث بود و اخباری بود و او از محمد بن ثلثه او اخرست که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و
مولدش چنانکه خود در کتاب اهل الاصل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن ربیع از سال هزار
وسی و سه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود و همچنین در نزد عمش شیخ محمد حر و در نزد جد مادرش شیخ عبدالسلام
بن محمد حر و در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود و غیر ایشان و در قریه حجج درس خواند در نزد عم خود
ایضا و شیخ حسن ظهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی و چهل سال در بلاد خود ماند
و در آن مدت دو دفعه حج بعمل آورد پس از آن سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود از آن پس پنج یارت
طوس رفت و در آنجا مجاور شد و دو دفعه از طوس زیارت مکه رفت و بر آن کتب متعدده است

اجازات صاحب وسائل

از تالیفات از آنجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت بیجده سال آن را
تالیف کرده و آن شش مجلد است و اخبار اصول کافی را جمع نموده بلکه همان اقتصار بر فروع نموده
و در آخر کتاب مذہب خود را در اخبار بطریق اخبارتین ذکر نموده و ادله بسیار بر آن اقامه کرده
که او من من بیت العنکبوت می باشد و مناسب اینکه اجازات صاحب وسائل که در او اخبار کتب
گفته در اینجا ذکر شود از باب تیسر و تبرک و کثرت محارت در علماء مشایخ پس ^{اجازت} جان چنین گفته است
در او اخبار کتاب وسائل الفایق الحامسه فی بیان بعض الطرق التي نروى بها الكتب المذكور عن مولفها
و انما ذکرنا ذاک تیسرا و تبرکا با اتصال السلسله باصحاب العصمه لا لتوقف العمل علیه لتواتر کتاب المکتب
و قیام القرائین علی صحتهما و ثبوتها کما یاتی انشاء الله تعالی فبقول انما نروى الكتب المذكوره و غیرها
عن جماعة منهم الشيخ الجلیل الثقة الورع ابو عبد الله حسین ابن الحسن بن یونس بن ظهیر الدین العالمی
اجازة و هو اول من اجاز فی سنه احدى و تسین و الف عن الشيخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمد
بن کمالی عن العالمی عن الشيخ الکامل الا و حدیثها الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد العالمی عن والده عن شهید
الثانی شیخ الافضل الاکمل زین الدین علی بن احمد العالمی و نروى بها ایضا عن الشيخ الاکمل شیخ زین الدین
بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین العالمی الشهید الثانی عن الشيخ الاکمل شیخ بهاء الدین
عن ابیه عن الشهید الثانی و عن شیخنا شیخ زین الدین عن مولانا محمد امین الاسترآبادی عن السید محمد بن علی
بن محمد بن الحسن العالمی بالسنه الآتی عن الشهید الثانی و عن شیخنا شیخ زین الدین عن مولانا محمد امین

عن مولانا ميرزا محمد بن علي الاسترآبادي عن الشيخ الجليل ابراهيم بن علي بن عبد العاللي العاللي عن والده
 عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود العاللي بالسند الآتي وزروها ايضا عن ابي عبد الله الحسين
 بن الحسن عن الشيخ نجيب الدين والسيد الجليل نور الدين علي بن علي بن ابي الحسن الموسوي العاللي جميعا
 عن الاستاد المحقق المدقق الشيخ حسن بن الشيخ زين الدين العاللي والسيد الجليل السيد محمد بن السيد علي بن ابي
 الحسن الموسوي العاللي جميعا عن السيد علي بن الحسن العاللي والشيخ حسين بن عبد الصمد العاللي
 والسيد علي بن السيد فخر الدين الهاشمي العاللي والشيخ احمد بن سليمان العاللي كلهم عن الشهيد الثاني
 وزروها ايضا عن الشيخ نجيب الدين عن ابيه عن جده عن الشهيد الثاني وزروها ايضا عن خاله
 الشيخ علي بن محمود العاللي عن الشيخ الجليل محمد بن الحسن بن زين الدين عن والده عن المذكورين
 عن جده عن الشهيد الثاني وعن خاله والدي عن السيد نور الدين العاللي بالسند سابق عن الشهيد الثاني
 وزروها ايضا عن المولى الاجل الاكمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاكمل مولانا محمد تقى المجلسي
 ايداه الله تعالى وهو اخ من اجازة في عن ابيه وشيخه مولانا حسين التستري والمولى الجليل ميرزا
 رفيع الدين محمد التائيني والفاضل الصالح شريف الدين محمد الرويشدي كلهم عن الشيخ الاجل الاكمل
 بهاد الدين محمد العاللي عن ابيه الحسين بن عبد القم العاللي عن الشهيد الثاني وعن المولى الاجل
 مولانا محمد باقر سلمه الله عن العدة المتقدم ذكرهم عن المولى الاورع الاتقي عبد الله بن الحسين التستري
 عن الشيخ الاجل نعمته الله بن احمد بن محمد بن خاتون العاللي عن الشيخ المحقق المدقق الشيخ علي بن عبد الله
 العاللي الكركي والفقير ابي العباس احمد بن خاتون العاللي عن الشيخ شمس الدين محمد بن خاتون العاللي
 عن الشيخ الجليل جمال الدين احمد بن الحاج علي العاللي العينا عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام العاللي
 عن السيد الجليل الحسن بن ايوب الشخير بن نجم الدين العاللي عن العلامة السيد الشهيد محمد بن علي العاللي
 وعن مولانا محمد باقر المجلسي دام ظله عن ابيه عن الشيخ اجل بهار الدين محمد العاللي والمدقق التخريري القاطن
 معز الدين محمد والشيخ يونس الجزائري عن شيخهم المحقق عبد العاللي العاللي عن والده العلامة نور الدين علي
 بن عبد العاللي العاللي الكركي عن شيخه الاجل علي بن بلال الجزائري عن الشيخ الجليل ابي العباس
 احمد بن نعمه عن شيخ زين الدين علي بن خازن الجزائري عن الشهيد محمد بن علي العاللي بن نعمه
 مولانا محمد باقر المجلسي عن ابيه عن القاضى ابي الشرف الاصفاي عن الشيخ عبد القادر بن الشيخ باقر العاللي
 عن مولانا درويش محمد بن الحسن العاللي عن الشيخ نور الدين علي بن عبد العاللي الكركي
 بالاستاذ السابق وهو عن ابيه عن الشيخ جابر بن عباس البغدي عن الشيخ عبد الله الجزائري عن

عبد الله

عبد العالی العالی وعنه عن السيد الفاضل امير شرف الدين علي الحسيني الشولستاني عن الامير فيض الله
بن عبد القاهر الحسيني التفريشي عن الشيخ الجليل محمد بن الحسن بن زين الدين العالی عن ابيه عن الشيخ الجليل
الحسين بن عبد القدر العالی عن الشهيد الثاني وعنه عن امير شرف الدين علي عن الامير فيض الله عن
السيد الجليل السيد علي بن ابي الحسن العالی عن الشهيد الثاني وعنه عن امير شرف الدين علي عن مولينا ^{علي} ابا
ميرزا محمد بن علي الاسترابادي عن شيخه الشيخ ابراهيم بن علي بن عبد العالی الميمني عن ابيه وبالاسانيد
السابقة كلما عن الشهيد الثاني العالی عن الشيخ احمد بن خاتون العالی عن الشيخ علي بن عبد العالی العالی
الکبري وبالاسانيد عن الشهيد الثاني عن شيخه الفاضل علي بن عبد العالی الميمني عن الشيخ شمس الدين محمد
بن اوداجزني عن الشيخ ضيار الدين علي ابن الشهيد محمد بن علي العالی عن والده عن الشيخ فخر الدين محمد
ولد الشيخ العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي عن والده عن شيخه المصنف نجم الدين ابي القاسم
جعفر بن الحسن بن سعيد الحلي عن السيد الجليل شمس الدين فخر بن محمد الموسوي عن الشيخ الفقيه ابي الفضل
شاذان بن حيريل القمي عن الشيخ عماد الدين محمد بن ابي القاسم البصري عن الشيخ ابي علي الحسن بن الشيخ
الجليل ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي عن والده وبالاسناد السابق عن الشهيد محمد بن علي العالی عن السيد
شمس الدين محمد بن ابي العاسي عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين محمد بن عبد الله
بن علي بن زهرة الحسيني عن الشيخ السعيد رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني عن
ابيه والدائه بن علي الحسيني وفضل الله بن علي الحسيني الراوندي وعبد الجليل بن عيسى الرازي
ومحمد وعلي بن عبد القدر النيشابوري واحمد بن علي الرازي ومحمد بن الحسن الشوهالي وابي علي الفضل
بن الحسن البصري ومحمد بن علي بن الحسن الحلي ومسعود بن علي الصواني وحسين بن احمد بن طحال
المقدادي كلهم عن الشيخين ابي علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي وابي الوفا عبد الجبار بن علي المعز
عن الشيخ ابي جعفر بن الحسن الطوسي قدس الله روحه بالاسانيد المذكورة سابقا الى كل من روى
عنه وقد عرف من ذلك الطريق الى الكوفة والصدوق والحسن بن محمد الطوسي واحمد بن ابي عبد الله
البرقي ومحمد بن الحسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحميمي وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد
بن مسعود العياشي وعلي بن جعفر والحسن بن سعيد ومحمد بن ابي القاسم البصري وجعفر بن محمد قولويه
وعلي بن ابراهيم والشيخ المفيد والمحقق جعفر الحسن بن سعيد وغيرهم ممن تقدم علي الشيخ لعناضر عنه و
قد ذكر في هذا السند فانزوي كتبهم ورواههم بالاسناد المذكور اليهم ووالي الشيخ بالاسانيد السابقة
في طرق التهذيب والاستبصار وفي الفهرست وفي طرق الصدوق والسابقة وغير ذلك من المسانيد المذكورة

کلمه بطرق هم الی الایمه علیهم السلام از آن پس بعضی از کتب مخصوصه را با سائید خاندان کور و اورا علم از طالع برین کفایت

در مناظره با شیخ سلطان

گویند که در زمانیکه صاحب وسائل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد باقر بحبت احترام شخصی و نوع شیخ حرا
 نهایت احترام نمود و بسططان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن از او نمود صاحب
 وسائل نظر مقتضای سانس کی خوش صباح ان روز را خواست که باز دید سلطان نماید و بسططان
 اعلام داد و سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جواب داد که شیخ بعد از دو بوم دیگر باز دید نماید
 پس بعد از دو روز دیگر شیخ با مصاحبت مجلسی و علمائی دیگر محضر سلطان فرستند و قاعد ان بود
 که علماء برای احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم در حضور علماء احترام
 لهم بران فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران در مقام خود نشستند و شیخ بر بالای ان فرش نشست
 سلطان از ان دلگیر شد و از شیخ پرسید که خرابی با آنچه قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان ایشان یک
 سده است سلطان سکوت کرد پس آنقضای مجلس مجلسی شیخ در مقام اعتراض برآمد که این گونه افعال احوال
 شائسته سلطان نیست شیخ در جواب گفت که شما چرا از خدایتعالی چشم پوشیده آید با اینکه زمام محام امور مملکت
 و سلطنت در دست خدایت و از جمله تالیفات و کتاب جوهر السینه در احادیث قدسیه و ان اول کتابت
 که او را تالیف کرده و پیش از او کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از اوعیه علی بن یحیی که حاج
 از صحیفه کامله تجاریه است و کتاب هدایه الامه الی احکام الایمه که سه مجلد است و منتخب از هدایه الامه با حذف
 اسناد و مکررات از اول فقه تا اخر ان و کتاب فهرست وسائل الشیعه که مشتمل بر عنوان ابواب شماره
 احادیث هر باب و مضمون احادیث و ان یک مجلد است و کتاب فوائد طوسی که یک مجلد از ان بیرون آمد و مشتمل
 بر صد فاین در مطالب تفرقه و کتاب اثبات الهدایه بالنصوص معجزات چند مجلد است که مشتمل برست هزار
 حدیث از کتب تصد و عامه و کتاب لائل در علماء جبل عامل و در ان اسما علماء متاخرین نیرمی باشد
 و رساله در رجعت که ان نامیده است با یفاظ از جمع به برمان بر رجعت و رساله در بر صوفیه و رساله در خلق کافر
 و آنچه مناسب ان است و رساله در تسمیه مهدی صلوات الله و سلامه علیه و نامید از اکشف الغمیه در حکم تسمیه
 و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامید ان را بینه الاسماع در حکم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله
 در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و نسیان و رساله در واجبات و محرمات
 منصوصه از اول فقه تا اخر ان و در اخر ان گفته که واجبات عددانها بکثیر از و پانصد و پنجاه شد و محرمات
 بکثیر از چهار صد و هجده و هشت شد و کتاب فضول المسئله در اصول ایتمه مشتمل بر فوا عدلیا منصوصه در اصول بن اصول فقه و

فقه در طب و از جمله تالیفات او دیوان تحریری است که قریب به سبست هزار بیت است و اکثر آن در مدح پیغمبر
و ائمه است و تالیفات جناب اگر چه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع گردنست و از جمله تالیفات
او کتاب براهین الهی است -

شیخ زین الدین نوان شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده
و در ولادت که حاکی از ازل لائل است دو دفعه او را توصیف در فقه نموده و آن کمال توفیق است و صلاح و ورع
و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و حلیل القدر و عظیم المنزله بوده و در زمان
او برای او نظیری نبوده و تلمذ کرد در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرآبادی و جماعتی از
از علمای عرب و عجم و مجاور که بود و در آنجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شد و صاحب وسائل در
نزد او کتب عربیت و ریاض و حدیث و فقه و غیر آنهارا قرات کرد و شعر را خوب میگفت و نوای و خواشی بسیار
دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرده است و در ع و خوف شهرت و صاحب لائل گفته
که متاخرین کثیر التالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند
و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه و اینکه
بر مخالفین بسیار قرات میکرد و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان بسیار متعجب میکردند و در نزد ایشان پس
سپوزاندند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انکار میکرد که بر این مرتب شد آنچه ذکر شد از قتل ایشان
خدا عفو کند از ایشان و صاحب لائل بعد از ذکر اینکلام گفته که برای خدا با و خیر کثیر او در آنچه ذکر کرد از
کثرت تعجب و انکار بر این فضل او و اشغال ایشان و آنچه او گفته حق و حقیق متابعت نمودن است اگر چه تابعان
ان کم می باشند لکن بحسب اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد
ایشان و فرورفتن در علوم و احادیث ایشان و اما ثانیاً پس بحسب آنچه در صدر کتاب متاخر عنوان
کردند از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ آن و درس آن و اینکه واجب است اطلاق کتب ایشان
اصل بر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار را پیغمبر بدانست فیض شده است و اما ثانیاً پس مترتب شد بر این
معاشرت کرد که داخل نمودند این اصول فقهی نامند در طریقت پیغمبر راست متابعت کردن
با اینکه این اصول را اصلی نیست در اخبار الهیست با اینکه الهیست حریص بودند بر بیان هر حقیر و سیر از احکام پیغمبر
پس چگونه اصول از او ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحیحی بود و اما اینجا کلام صاحب حدائق بود

در کتب سقطات بسیار

در روشنی زین الدین بر صاحب حدائق است

مؤلف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتقاد و اعتقاد
 بر نفی و فطانت و فمروز کار او بوده لیکن از این کلمات و امیضاها هر شد که او صاحب حدیثی
 را چندان فحشی نموده پس بگویم اما جواب از دلیل اول پس باین نحوست که مراد از اخبار مانع در آن صورت
 که از مجالست ایشان نفعی در اعتقاد ظاهر شود و اما اگر آب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع
 فتنه و فساد ایشان باشد پس در آن صورت مجالست لازمست چنانکه ایتمه با مخالفین می نشستند و نماز
 جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیر المؤمنین و ایما با مخالفین می نشست و صحبت میداشت
 و در مقام استنادهای آنچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق فرمود که با مخالفین
 بجز معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و
 و باین مشعر است آیه شریفه و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آیه یعنی شما کفار را
 دشنام ندهید که این موجب آن میشود که آنها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که در آن خواندن
 و بکتب ایشان رجوع کردن برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود اوله ایشان را ببیند و آنها
 را رد کند و جواب از آنها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد و واجب کفائی خواهد بود
 چه بجای اینکه حرام باشد ستما اینکه از کتب ایشان اخبار را ببیند که دلالت بر مدعا داشته باشد و باین
 الزام کند آنها را و این مجادله بر نحو حسن است و پسندیدم و مطابق عقل است و طریق اصحاب ایتمه
 همچنین طریق ایتمه همین بوده چنانچه بر مستیع ظاهر است و همین وجه جواب داده میشود از دلیل دوم
 چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثناء کرده اند حفظ کتب ظلال را برای الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه
 بر متبع محققیت و بجهت تضعیف اوله ایشان است و این مطلب در موضوع مشابهت است که منکران مباحث و
 مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول مذکور متبذره دادن نهایت ناشی غیاب
 و عدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است و غیر الفاظ آنچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه
 بحث از آن نماید مثلاً امر براس و خوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم
 شما اخباریین چه میکنید یا اجمل بر خوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر یا دلیل باید اقامه نماید که در غیر
 ایتمه امر براس و خوب بود و با بدون دلیل باید بگوید که را اختیار کنید البته راضی نمیشود که بدون دلیل
 سخنی گویند پس شما هم سئله امر را باید عنوان کنید و سخن گویند علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا
 بلسان قومیه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شد و لسان غیره آری او را باید بفهمیم تا تکالیف
 را بفهمید و یا بلسان ایشان بیان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از خصیصت

شرعیته و حقیقت و مجاز و مجس و اعم و امر و معنی و عام و خاص و محل عام بر خاص و مطلق و مقید و محل مبین
 امامت ما علم به تکلیف و باطن این نایم در نزد انداد با علم علاوه در حدیث نیز وارد است که نداده حدیث
 حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم و حال آنکه خدا تعالی اقصر و گفته بلکه لا جناح
 انجاب تکبیر بیان غیر مثبت ایضا زان ابراد کرد که چرا باید بعضی از سر را مسح کرد و نه تمام را حضرت فرمود
 مکان الباری یعنی باد بر و کم برای بعضی است پس ائمه بیان از ابر و جلال فرموده اند و قوله اذا امرکم شی
 ما تومنہ ما استطعتم بران دال است و قوله علینا بالتقاء الاصول و علیکم بالفروع اقوی شاید بر اجتهاد است و حاجت
 کتاب و اجماع و جزو سخنان پس در کلام امام نیز بسیار باشد که ایما می بدان شد و در محبت روایت حدیثی روایت است
 که معصوم است که با جماع شدن طوائف جماع دلیل قطع است و بعد از حصول قطع نمی توان دلیل رجحان قطع آورد
 چه آن دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس آن مثبت قطعیه است عقولیه نخواهد بود و علاوه
 فان الجمع علیه لا یرینه دال بر رجحان اجماع است و اصل برائت است و استصحاب هم از اخبار بزرگ داشته شده است
 و ما حجب الله علیہ عن العباد و اضرب ان دلیل اصل برائت است و لا تقص الیقین الا یقین مدرک استصحاب
 غایبه امر اینکه در مابین ان باصل برائت استصحاب اصطلاح است که کرده اند و لا مشاکه فی الاطلاق
 پس این اصول چه بدست است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام سنده است که شما اخبار تمین و ابان
 احتیاج نیست و حاجت عقل پس اخبار بسیار بران دال است و عبارت حدیث یکاینب و یک اعاقب
 شما بصدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخبار تمین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است با وجود تعارض
 میان اخبار و عرض و وجه اختلاف و خیار قراین حال و متعال برای تعدادی اعصار و با جواب این
 سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح ان و در حواشی قوانین نجوم تطویل و فصل فیصل و بسط جزیل بیان
 نمودیم و چون که قابل نگار نیست و تکلم درین مقام زیاد و ما زین خارج از محل کلام مقصد و مرام است
 ولیکن ذکر اجالی لازم است پس میگوئیم که قول صاحب مائل که گفت که محمد بن ثلث شهادت دادند بر اینکه
 این اخبار یک مذکور شده است در کتب اربعه بنیاد و میں مقدمت است کلامی است که از عقل دور است چه محبت
 برای عمل خود شهادت دادند و این دخلی بد بگران ندارد بنده نیز میگویم که فتاوائی که من گفته ام در بیان
 من و خدا بر ائمه و برای مقدمت است علاوه روایات محمد بن بائید بگر اختلاف دارند چه بسیاری از اجاب
 تعدیه و اخبار کافی با هم تناقض دارند و هر دو با من لا یخضره العقیه همین صورت را دارند بلکه در
 یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخبار تمین سوال میکنم که ایما چه عمل کنیم کدام
 صحیحتر است تا عرضین باخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار طایفه که در مقام علاج تعارض اخبار که صلوا سائل

تناقض در کتب اربعه

در باب قضا ذکر کرده شک میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز با هم تعارض دارند و در بعضی موافق و در بعضی
مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه انعام عالی از تعارض مستند
علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجت ان قائم نشده است اگر بگوئیم که عمل میکند
بهین اخبار برای اجماع گوئیم او گوییم این اجماع تقیدی است مثل اینکه مانع موجود بود همه حلال می دانند
و حلال و یکی شراب می داند یعنی عصبر می و حلال و یکی اب قلیل طاقی نجاست میداند و پاک و حلال
چنین اجماع چه اثر دارد همچنین این اخبار را مانند تفسیر دانند و حجت دیگری واحد می داند و حجت و بکذا
طایفه ای با اجماع عمل بر هیچ اعلا نیست بلکه قدامی یا مشهوری و یا موثق را هم عمل میکردند و یا حسن هم داخل
در اجماع است یا نه و یا ضعیف هم معمول است یا نه پس در اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی
سخنی است بی پایه و اما آنچه امین اخبار امین طایفه امین استرا با دمی گفته که شریعت پیغمبر بود و فخر اب شد
یکی روز تحقیق نبی ساعده و یکی روز که علامه حدیث را حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در
غایت عبادت و عدم نطانت و ناشی از لجاج و عقاب است چه صحیح در اصطلاح قدامی هر خبری را می گفتند
که محل اعتماد باشد و قرائن بران موجود باشد و ملاحظه داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان
رفته و نمی دانیم که ام خبر قرینه داشته و یا نه پس باید احوال را تقسیم کنیم و جستجو کنیم و ببینیم کدام
باب بهتر است و نظیر آن احتمال پیدا کنیم متضم سازیم انوقت عمل کنیم و غیر این چنان ندانیم و شما اخبار امین اگر
اگر قرائن در دست دادید پس با بنامید و ما را خواطر جمع کنید و الا با این بهفوات و این سخنان بی پایه و این
اعلاط حکم الله را نمیتوان ثابت کرد و علا و ملا محمد امین را بین که چه قدر از اقوال علماء بخیر است و نفسیه کلایز
تقسیم از علامه است بلکه سید بن طاووس که از صاحبان کرامت است و صدای صاحب الامر را شنیده او
این تقسیم نمود و همچنین محقق اول صاحب البیع و ایشان در طبقه سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب
کرامت بود و نهایت ایشان نموده پس همین که این مرد با وجود اینکه خبر از جاسس ندارد و با اعلاط از
علم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخبار امین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است
چون بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از خلاط و بعضی که اب و این مقدار
قطعه است پس بدون علم رجال و انضمام فنون رجاله چگونه عمل بدعت کنیم با اینکه معصوم هم گاهی تضعیف
می کرده اند و از غیبت نه است و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در النظم و المشهور نوشته
بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از آنکه بر او تافه شده است بلکه شیخ زین الدین
ساقوت نموده یا رجم و وار در منزل شیخ عیاشی شد و شیخ بهاشی او را ذکر ام تمام کرد و او در حدیث شیخ

تند و در احکام شرعی

نسخه دو نسخه خراب شد

سیدان جادوس
نسخه آرد

اعلاط

مدتی دراز ماند و در آن مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن و قرائت مصنفات شیخ و غیر آنها
 و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بجای الدین در همان سال که والد من وفات یافت
 و آن سال هزار سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بکته مشرفه و در آنجا مطالعه اشتغال داشته
 پس من بکته مشرف شدم و با او بیلا و ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و سنت
 پس بار دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا
 و رضوانش در روز بیست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شصت و چهار و من در کته مشرفه بودم و با او در روز
 عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدتی بود که با پدرش در معالی در مقابر کته مشرفه تا اینجا
 کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازت دارد از پدر شیخ محمد و از شیخ بهار الدین -

شیخ محمد بن شیخ حسن

سه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر در جاه
 بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک و در این منجه
 و از ایشان حدیث و اصول و غیر آنها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت میکرد و از متقی و معالم
 و مدارک و آنچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول مطالعه بود
 پس از آن بکته مشرفه شرف شد و در آنجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابهریم استرآبادی صاحب مجال
 مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از آن بیلا و خود مراجعت کرد و مدت قلیله در آنجا
 اقامه نمود پس از آن بعراق مسافرت کرد بحیث خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند
 و بتدریس اشتغال داشت تا اینکه روزی در کربلا نماز سه کرد پس مردی بجانب آنجا تیری انداخت
 آن تیر از جلوی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس از آن بکته مشرف شد و باز از آنجا بعراق رجوع
 نمود و مدتی در آنجا اقامه داشت پس از آن سی و دو می داد که از عراق بیرون رفت و بسوی کته مشرف
 کرد و در کته بقدری ماند که وفات کرد و کتبت او ابو جعفر و لقبش فخر الدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث
 و متکلم و حافظ و ادیب و دلیل ایشان بود -

در کرامات شیخ محمد

و در کته مشرفه خبر داد بقرب اجلاس قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر آنجا
 آنکه در آن که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صد اسه قرآن در نزدش او شنیده
 می شد و کسیکه اطلاع یافت گفت که این قرائت کننده اظهار آن کرد که من فایز مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فیاء و حکایت قرآن خواند ز از وجه شیخ محمد که دختر صاحب دارک بود نقل
 و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاملین رفیع القدره در کتاب تعابیرش کرده و فرمود که حضرت صاحب
 در شب وفات شیخ محمد او را دیدند بنویسند که در آن زمان و در آن بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی
 شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة می دهد پس شیخ محمد هرگز بر کسی که برای
 قوت عیالش میگرفت اول زکوة از ازی داد از آن پس انرا تصرف نمود و امیر یونس بن حر فوسر برادر
 برای شیخ محمد پانصد قرش فرستاد در آن زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و باغات
 بسیار و املاک بسیار بود و همیشه احترام نمود از آنیکه مال حرامی داخل مال او نشود و مراسله شیخ نوشت
 که مثل برآداب و تواضع بود بسیار معتقد بشیخ بود و در آن مراسله التماس نموده بود که ان بویه
 را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة خمس انرا داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول
 ان نمود ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیر دست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که ادرا
 خلوص عقیدت در شماست و برای اهل و عیال شما در نهایت مشقت است شیخ محمد فرمود الحال که نیست
 و صبر را ضبط کرده و هر سالی از ان صد فروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود -

در خواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از زود
 تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و شیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدین
 دعا لایق سلطان نیست و از دعائیزنی داریم پس چون بر او الحاح کردند بعد از مامل فرمود که حدیث
 وارده شده براینکه از برای امثل او دعا هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا بلفظ پاره اند نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در دانشور آورد و ان کشور است اینیکه انجناب طواف می کرد پس مردی باو دست
 کل داد از گلهای متفرقه که در مکه و حواله ان وجود ندانست سیما ان فصل و زمان فصل گل
 نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجاست فرمود که از خیابان است

شیخ خواست که بعد از ان جواب سوال او را دان باشد هر چند نفس که او را تدبیر تا اینجا کلام شیخ علی بود
 البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذکور باو گفتند که سلطان
 خواهد بود ترا خواست بنویسد که تو را ممکن نیست که جواب کنی باید بپس سلطان رفتی باشی پس شیخ محمد دعا
 کرد که خداوند اگر در علم تو چنین چیزه گذشته است پس اهل مزارستان و پس از ان می گفت

که عنقریب بمن خواهم وفات کند بعد از منقذات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر
 فرمود و آن بدین نحوست شرح استبصار که مجلد از آن بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که آن
 شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیه شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم
 الاصول پدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لایحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه و الاثر
 و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سواسه حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر طوایف
 و کتاب روضه الخواطر و نزهة الخواطر و ان کتابت کل است بر نواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم
 و غیر آن که از چند کتاب القاطع کرده و رساله در مغایرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی
 و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرد و در آن رساله آنچه را که در نزد او ترجیح داشت در رساله در تبیح
 ما تحه در سوائی کسبتین اولیتین و ترجیح داد و در آن آنچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار شیخ و کتاب
 مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر بواعظ و فضائل
 و حکم و مرثی و الفانج و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان بزرگ
 او در مدیح و الفانج و کتاب شرح تهنیت الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منہج المقال
 ستادش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لور و لوگو گفته که من واقف شدم بر جمله منقذات
 شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او شامل کردم پس یا فتم او را که مرد فاضلی است
 لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مذهب و غیر محررت و می بینی او را که بحث می کند در سئل
 ما اینکه بوضع مطلوبان سئله میرسد حواله میکند یا نش را بسواشی او بر کتابهای دیگر با تصنیف دیگران
 یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت بلکه تصنیف ما اینجا کلام لور و لو بود مؤلف کتاب گوید که حواله کردن
 تحقیق را بکتاب دیگر ضرر نفهم و علم او نذر و بسا باشد که سئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا
 باختصارش می پردازد و حواله بوضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده
 و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف اینکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد
 هراینه صاحب حدائق در توصیف او غایت بیالغه نمیدو چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا
 این دقایق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبداللہ بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما
 محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دید و ذکر کرده که برای او رتبه
 اجتناب بود زیرا که از شدت تدقیق بجای واقف نمی شد و این دقت را جز بزه میگویند و هر که مطلع شود
 بر منقذات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که جز بزه داشت و ذکر کرد پیشتر شیخ علی

در احوال شیخ محمد

در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد میرزا مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولود ایل
 دین الدین علی انیکه متولد شد برادرش فخرالدین محمد ابو جعفر و نعم الله لطاقه و هدایا الی الخ و ایدها بالتعد
 الاقبال فی جمیع الامور و جبلت الله فداها من کل محذور و چاشتگار روز و شب و هم شهر شعبان سال
 نصد و هشتاد و من نظم کردم در شب نهم ششم رجب سال نصد و هشتاد یک در مشهد حسین ابن ابی طالب
 احمد بنی الله از جانی بی محمد من فیض نعماء و تاد بحکم انزال مثلها سهه و بحوره لیسع الله
 پس طاهر شد از تاریخ مولود و وفاتش انیکه عمرش پنج سال سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ و تقاوین هر دو
 سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل و جلیل القدر و متبحر بود تا لیفات او حواشی بر شرح لمعه حدیث شهید ثانی
 در چند مجلد و فاضلان نوشته و اسم آن زهراء الذویه است و شرح کتاب اصول کافی و ازان بیرون آمد شرح
 کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب در المنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامید انرا بسهام المارقه از اغراض
 رناوقه و رساله در رد کسیکه غنا را میداند و درین دو رساله تعریف بر ملا محسن فیض کاشانی کرده و حواشی
 تو اید مدینه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لا یخضر و کتابیکه قریب به بل هزار بیت است
 از فنون متفرقه و فواید و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست و وازده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیر آن که چهار
 بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود در مجلد دوم از کتاب در المنثور و ذکر کرد که ولادتش
 در هزار و سیصد و یا چهارده شده ولیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاده و طعنه داشته برای انیکه ملا محسن
 ملحق بر علماء داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بتی از کتب معنا و لا تکن مع الکافرین
 اتی المجتهدین و طعن بر علماء در کتاب سفینه النجاة نوشته و میل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد حسینی
 در کتاب خود ملا محسن را ملا میسئی نام نموده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله
 و زینت او نوشته و نسق با و داده و گفته که در بازار زنجان او مان در دیده نمودن ابانته مولف کتاب را
 عقیده آنست که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله
 مشایخ اچان است و امر بر شیخ علی مشبته شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده مادر شیخ علی
 مذکور در ختر شیخ علی بن عبدالعالی که کی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جد ام و ختر
 محقق ثانی را اوداک کردم و طال انیکه او از نودتجا و زکرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب در المنثور
 ذکر کرده که چون پدرم بمرافق رفت من شش ساله بودم و در بلد ما فزور بزرگ واقع شد که هزار کتاب
 از کتب سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتم و در آنجا مدتی اقامت نمودیم پس من با برادرم مسافرت کریم

بسوی عراق در حالیکه و او از ده ساله بودم و در آن را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال سیده بود و والده من بسیار رافت بمن داشت و همیشه به علم وصیت داشت که مرا نزد و امانت نه نماید و در هر روز چند دفعه تفقد احوالم مینمود و پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدیم و پدرم و غیر ایشان و آنجا شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدین بود و برادر من شیخ زین الدین و سید نور الدین و شیخ حسین بن طاهر و شیخ محمد حروفی هم از هم اتدفاعی و چون برادر من از نزد من رقت مشغول باطفال و غیال بودم و باین حال مشغول بطلب علم بودم و کتب متعدده نوشته و حریر من بودم بر محافظت کتبه که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدهم و آن در سال هزار و سی و دو و یاسه بود و من شانزده ساله بودم و با صغیر سن و وحدت خودم عنایت و لطف خدا را بالنسبه نمودم و دیدم و در آن سفر اموری اتفاق افتاد که از آنجا

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

از آنجمله کرامت اولی اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با ستری سوار بودم و با حاجی از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در ونبال بودند و با ما رفیقی بود که غلام صغیر سندی داشت و همراه من کار کرد و که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام من مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد پس آن کار در اوران مکان دید پس آن منزل آورد و انکار و رای شناخت و قصه را نقل کرد که کرامت است اینکه چون بکافی رسیدیم که بر کمانه میگویند و در میان دو کوه واقع شده و در آنجا مکان تنگی رسیدیم که ممکن نبود مورو از آنجا مگر یک قطار یار و قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم اینکه حاج ازان راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقا ما غم نمودند که از پیش نمبر لے رفته باشند که انرا علاء میگفتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب را در آن مکان گذاشتم و قاعه قوافل آن بود که هر وقت که ازان معبری گذشتند شترانرا میخواهید ما همه جمع شوند پس ازان میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناج و خوابانند شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان ما رسیدند و منزل ما آمدند اسبابیکه در آنجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند کرامت ثانی آنکه شیخ محمد حریفه الله تعالی در آن سال حج بجای آورد و حاج برد و قسم بودند مقاطع شتاره و قاعه آن بود که شتاره از طرف ست و چپ پشت سر حاجیان میفتند پس در شب چیزی از آلات سفر از من کم شد و شیخ محمد پیاده شد و با شتاره میرفت پس ملاقات کرد آنچه را که از من مناج شده بود و کم شده بود و انرا برای ما آورد کرامت رابعه آنکه چون نزد یک بکشور رسیدیم من بادی و نفر که استر سوار بودیم از سلطان پیش رفتادیم پس چون یکم مشرفه رسیدیم من بحر منم براسه طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا اینکه اماکن معهوده را که شناختن آنها را سزاوار بود در وقت طواف آنها را شناختم
 پس راده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف میکردم تعلیم میکرد و به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف
 و هم پس گفتیم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پیش افتادم و با من در ایمنی نیست که بتو ادب
 باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی می شوی که چیزی از من بگیری مرا طواف ده
 و الا مرا و اگر پس از من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و ان مرد
 را بهجت کشید و با و گفت که این شخص را و اگر که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش و صد نفر مثل
 تو را طواف تعلیم نمیدند و اگر او را که طواف کند پس مرا و اگر داشت و من بخوایم که خودی داشته باشم و میخواهم
 طواف نمودم کرامت خامسه اینکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و ان میان مکه و مدینه
 پس چون مسجح طلوع نمود من و یک نفر رفیق که بر دراز گوشس سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات
 حاج وضو گرفتیم و نماز گذاریم و با من شمشیری بود که در حال نماز در آنجا گذاردم و فراموش نمودم که برداشتم
 و حاج از زمین بسیار انوضع بر راه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و ضمیمه خود را تسویه
 نمودیم در ان زمان بخاطر آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که را کب حمار بود گفتیم که رفاقت کن که بان
 موضع رویم و شمشیر بگیریم اگر شمشیر بگیرد فهو المطلوب و الا تفرجی خواهد بود ان رفیق گفت که این
 عبت است من گفتیم که بر خیز برویم از دامن آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
 که شمشیر در ان موضع است و حاج از راست و چپ مرور نمایند پس رفیق خود گفتیم که تند برویم که شمشیر را دیگری
 برندارد و پیش شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب نمیدادند کرامت سادسه اینکه برایم اتفاق
 افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس عبارتی رسیدم که در آنجا لفظ صد و فائز داشته پس
 کمیند از من سوال کرد که صد و فان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چمن در ان شب خوابید
 و بدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صد و فان محمد و پدرش میباشند
 کرامت سابعه اینکه همیشه سعی زیادی داشتم که آنچه کتب بلقی ماند ه من برسد پس سبب انقطاع
 حاج طولی کشید پس مردی آنچه خواست بذل نمودم و در انتظاران بودم که ان کتب را بمن برساند
 چون نزدیک زمان آمدن حاج شد پس ششی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
 طبقه است که در ان سینه آدمیت با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست در جواب
 گفت که این سینه قد تو زین الدین است پس در روز همان شب برآمدن حاج رسید و کتابهای ما را آورد
 و بسیاری از ان کتب به جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل کرامت شامسه

در احوال شیخ علی

۹۱

گفته

در وقت دیگر خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جامعاً عتی گرفته گفتم که چه خبر او گرفته اند برای آنکه
 در آنکشد من گفتم که آیا کافی نمود نشان را گشتن اول که بار دیگر میجوایند او را بکشند پس بعد از چند
 وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بگارت رفت و این از کرامات شهید ثانی
 بود و چون سفر کردم به بلاد معلوم برائے مصالح که اقتضای آن نمود و از ماکل مشتبه آنها خوردم و غیر
 سگک آبا و خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در او اهل سن داشتم از من دور شد و چون در سفر
 و دم از آن بلاد نوجده نمودم و بسوسے مکہ مشرفه آمدم اتفاق افتاد برای من اشیائی تیرکت
 حج و زیارت و مؤلف این کتاب آنها را در ضمن کرامات سابقه و عدا آنها مندرج ساخته پس میگویم
 کرامت ناسعه اینکه من رسید در میان اصفهان و بصره و مروی از بلاد با حاج می باشد و گفته
 که من بکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذکور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و
 چنان کرد و چون خبر من رسید دلنگ شدم پس چون وارد بلد ذوق شدیم من در خمیه نشسته بودم
 که امر در بر من گذشت پس او را ندا کردم که چو چنین و چنان گفتی گفت بلی و زود است که به بینی که من
 چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیال را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی می بینی ندای
 و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون مکان
 خود رفت به آزار بیت متبلا شد و بعد از چند روز بصره رسید و در آنجا دفات کرد و خداوند عالم شتر او را
 از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل آن از دو مرد در مکة و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
 از من دفع نمی نمود هر آینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذاشت و خدا شتر ایشان را از من دفع نمود
 نقل محتاج بطویل است و ان از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت
 یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتیم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم
 پس خبری رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در آنجا مردی نام ما را از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
 و از هر جاریه و عبدو و اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت و در سوای امانت و ضربے
 که بجای آورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست آن زن نگاه می کرد که بفرود
 که او کینز است یا نه پس مادر کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد آن شخص معاند آمد
 و با او چیزی سخنم نمود پس او با غضب برخواست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی
 بیرون آمدیم و خمیه را بر پا کردیم و کینزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خمیه آن شخص
 نماید و من بیرون نمودم چون ادم خبر دادن که زنی طرف خمیه را کشف کرد و یک کینز را دید پس بعد از

ساعتی آن ملعون آمد و گفت که چند کینز دارید گفتیم که یک داریم پس تخمیه دیگر رفت و در اینجا زنی بود و غلامی در نزد او بود پس آن زن گفت که اگر من تو را دلالت کنم برتبه جاریه ایما از غلام من میگذری گفت بلی از گفتم که درین خیمه کینز باشد و اشان خیمه مانود و شوهر خود را همراه آن معاند روانه نمود که او را خیمه ما رهنمایی نماید و چون سابقا ما با او گفته بودیم که مایک کینز بیشتر نداریم رسیدیم که اگر خلاف ظاهر شود از او امانت بزرگی ما برسد پس من سچمال گفتم که دو کجان را برتشریه بند و با هر یک از ما جاریه بنشان و آلا با تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دون نشانیم پس آن معاند با شوهر آن زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهر آن زن را چوب شد بد زد و مراجعت کرد و آن غلام را اخذ کرد و گفت که در و نغ گفته ان زن گفت که ایشان دو کینز را با دو زن سوار کردند و آن شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی مانده پس آن معاند در غضب شد و بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالی او را از دیدن آن شتر کور کرد پس نبرد آن زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از شقت بسیار در قوش آن زن با و داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و آن مکانهای که اخذ نمود در هر منزله در حد و بقعه چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیان نرسید کرامت و و از و هم اینکه نبرل شیروان رسیدیم باز آمدند که از کینزگان خراج بستانند پس مردی همراه زنی متفحص آمد و آن زن داخل خیام می شد پس چون تخمیه ما رسیدند گفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه چکس داخل آن خیمه نشد و اگر زوقات در بلاد عزبت بودم بادل شکسته و مع هذا مطالعه درس بحث اشتغال داشتیم و کبیتی که مرا بانها احتیاج بودند داشتیم پس نوشتیم زیاده از بنفقا و کتاب را بخط خود از کتابخانه بان احتیاج داشتیم کرامت سیر و هم بطریق عثمان لفظ جلاله برائے شخصی استخوان نمودم پس این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سوال کردم گفت که اسم من ابراهیم است کرامت چهار و هم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد و ما انت علینا بغیر فی پس از من سوال کرد کم چه آیه آمد من آیه را برای ملاوت نمودم آن مرد تبسم نمود و تعجب کرد من از سبب تعجب و تبسم او سوال کردم گفت که این استخاره بر مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را وکیل در امر خود نمایم کرامت پانز و هم شخصی از اعیان از من استخوان طلب کرد مکرر او رفته و توشه داد و توشه که استخاره کن و آیه ما نبولس و یا رسول البصیرت پس من استخوان نمودم این آیه آمد و ما کان رسول ان پانی بانیه الا باذن الله کرامت شانز و هم شخصی منخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس از من استخار خواست پس من گفتم که من استخار برای امر غیر مشروع می نمایم ان مرد در جواب گفت
 که من بر خود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخار کردم این آیه آمد وان فرعون
 عنهم فلن یضیروک شیوا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط کرامت هفتادم شخصی برای تزویج استخاره نمود و در نزد
 من پس این آیه آمد و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا کرامت هجدهم چند دفعه در امر تزویج
 استخاره نمودند این آیه آمد کلتما یختمن آتاکلما ولم تعلمنہ شیئا و فجزنا خلا لھا عنرا و کان له ثمر کرامت
 نوزدهم دو برادر داده داشتند که بسفر بند روند و حال ایشان در بند بود و او مشهور بنفش بود و شراب
 بنجورد و این دو برادر داده داشتند که نزد او بروند پس استخار کردم این آیه آمد اما احدکما فیتمی ربه نجرا
 و اما الاخر فیصلب لایه کرامت بیستم مردی را حکومت بود و میخواستند که داده باشند و ان مرد مکرر
 نزد من استخار نمود همیشه آیات موسی و هرون و بنی اسرائیل می آمد کرامت سیست و یکم شخصی اراده
 داشت که نزد سلطان رود برای مطلب و مهم عظیم پس استخار نمودم این آیه آمد فاودوا الی الکهف
 یشرکم ربکم من رحمته و یجیبکم من امرکم مرفقا کرامت سیست و دوم برای شخص در همین مطلب سابق
 استخار کردم این آیه آمد رب اشرح لے صدری و یسر لے امری و احلل عقدی من لیسانے یفقهوا قوالے
 کرامت سیست و سوم اینکه شخصی بازو جوشن خاصه بود در باب جاریه پس نزد من آمدند استخار
 نمود بر شرا و جاریه پس این آیه آمد اسکن انت و زوجک البیت الی قوله تعالی لا تقر باذنه الشجرة فکوننا
 من الظالمین کرامت سیست و چهارم اینکه در بند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره
 نمود که بسفر بند رفت باشد پس این آیه آمد اعرض عن ذلک انما یرتکب و انتم ایتیم مذاب
 غیر مردود و بعد از مدت قلیله خیر بخرابے بند رسید کرامت سیست و پنجم کسیکه اراده خروج
 داشت در ظاهرس استخار نمود نزد من پس این آیه آمد و لو ارادوا الخروج لا یغلبوا احده و لکن یلتم
 ابتعا تم فنبطم و قبل تعدوا مع القاعدین کرامت سیست و ششم اینکه برای خود استخار کرده
 که در ان بلدیکه اقامت داشتتم از انجا بیرون رفته باشتم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرنا من
 هذه القرية الظالم اهلها و از جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت و لدی است که بنهایت کمالات است
 بود و ذکر این قضیه را در اینجا بر سئے اینکه خالی از مو عطفیت مذکور داشتیم برای تمبیه غافلین و عطف
 چیا برین و تشویق طلاب علم دین و شیخ علی مرحوم در کتاب در المشور فرموده که چگونه دلم نه سوزد و مشغول
 نشود از آتش فراتش بگر من و دل من و حال اینکه ندیدیم ان فرزندم تا انما ولی عمرش تا با خزانیکه
 میل کند بهود یا بلعب یا نظر کند بغیر ادب و هرگز چشم خود ما بین نمی انداخت در زمان محکم کردن من

و هر وقت که با من تکلم می نمود فقط همیشه با لبش بخوبی که نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهم و هرگز بدون واسطه از من چیزی طلب نمود و چون سن او بیست و دو سال رسید عادت نماز شب نمود و در این مدت قصیده که مجموع آن سبت و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را و مختصر نافع و شرایع و مختصر نافع و شرایع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی مرا شرح در حاشیه کتاب و آن حواشی را نیز علی بن هاشم نوشت و در همه شب های ماه مبارک رمضان اجبار می کرد بعبادت و تلاوت و دعا و شکایت میکرد و بسوی اهدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میگردم در خارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا نمیکرد و او را سخن گفتن از روی حیاء و عجز با و مدت بیست و دو سال عمر نمود و در نحو شرح ابروید و شرح قطره شرح الفیه ابن ماکت و شرح قطره را بخط خود نوشت و کتاب معنی اللیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند از حدیث من لایخیر الفقیه و تمام آن کتاب و بر او نوشت حواشی را که من بر آن کتاب نوشتم و چندی تنبیه قدری از تمذیب را و بر من قرائت کرد از رجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو بخط خود نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز از من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و از نزد غیر من خواند بخط خود نوشت و خواند شرح شمیه و مختصر المنیص و اکثر مطول و شرح تجرید و خلاصه الحساب و رسایل دیگر و حاشیای و تشریح الافلاک و قدری از شرح چغینی در علم نبوت و قرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و از این خط نیکو نوشت و در اول اشکال از اثبات میکرد و شروع کرد و تفسیر قاضی با کتابت آن و قرائت کرد و حاشیه خطانی را و در سخن خط بر تبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را میمانی در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جدول کشیدم و چون میدیدم که من علی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یکساعت و دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت و هشت ساعت عمل را میکرد و چون چیزی را میدیدم با سبب عمل از امتیاز میکرد و از عمل میکرد و چون هشت ساله بود از من سوال کرد که آیا کودکی قبل از بلوغ به پشت میروند من گفتم بی گفت که دعا کن که خدا تعالی در حال طفولیت اجل برابر سازد که تا داخل پشت شوم پس من گفتم که کیس نیز اگر عمل صالح کند داخل پشت میشود و او آخرین جرات نکرد که در اثنای درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی آن منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکردم مسئله را پس میدیدم آن مسئله را بر غیر وجه آن و او نفهمید پس تقریرا اعاده میکردم بغیر وجه سابق یا بر پس چون مسئله را می فهمید صورت او کشوده میشد و من در او ایمل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن بود شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن